**به نام خداوند بخشاینده­ی مهربان**

**بررسی حقیقت مناجات و خلوت با خدا**

ایجاد انگیزه

از جمله ادعیه­ای که تداوم بر خواندن آن بسیار حائز اهمیت است، مناجات­هایی است که از امام سجاد (ع) است نقل شده است و به مناجات خمسة عشر معروف است. این مناجات های پانزده­گانه، دارای نام­های مختلفی­ است که از مناجات التائبین شروع می­شود و حضرت آنها را به ما تعلیم فرموده­اند. مناجات مورد بحث ما در باب مناجات الشاکین است .

در ابتدای بحث به این نکته می­پردازیم که مناجات چیست؟ مناجات گفتگویی است که با خلوت گزینی از اغیار و بیگانه همراه است و انسان در این حالت خلوت، با محبوب خود همراه می­شود و با او صحبت می­کند. این چنین گفتگویی نجوی و مناجات است. مناجات، گفتگوی در خلوت با خدا و انس با محبوب است. پس از ارکان مناجات، خلوت گزینی با خداست. و البته این خلوت، تنها خلوت ظاهری نیست، اینکه مثلا انسان به گوشه­ای آرام یا بر سر کوهی برود؛ هرچند خلوت ظاهری هم مورد نیاز انسان است. لذا حضرت موسی(ع) چهل روز به کوه طور می­رود و نیز رسول الله(ص) قبل از بعثت، هر سال در غار حرا مدتی خلوت داشته­اند؛ بعد از بعثت نیز ایشان دهه آخر ماه مبارک رمضان را در مسجد معتکف می­شدند. پس ظاهر امور دنیایی هم گاه مانع خلوت داشتن است و بهتر آن است که فرد برای خود خلوتی ترتیب دهد.

و این نکته دقیقا بر خلاف زندگی امروز و تمدن مادی امروزی است که می­خواهد اطراف انسان را شلوغ کند و غفلت بیشتری ایجاد کند. حتی مشابه فضایی که در اعتکاف داریم، شهرک­های تفریحی و محیط­های گوناگون، لذات مختلفی ایجاد می­کنند که چندین روز طول می­کشد انسان همه این مکان­ها را ببیند. در آن مکان­ها، لذت­های عجیبی ایجاد می­کنند که ترکیبی از حالات مختلف روحی ترس و شهوت و... است. البته همه­ی این­ها با برنامه ریزی­های علمی صورت می­گیرد و متاسفانه در شهرهای مذهبی نیز گاهی این فکر پدید می­آید که محیط­های سرگرمی توسعه یافته ایجاد شود. البته در این­جا بحث مخالفت با تفریح نیست بلکه غفلت در فضای زیارتی است. این بحث را نباید ساده گرفت. شهرهای مذهبی ما نباید از زیارت به سیاحت و غفلت تبدیل شود. روایاتی وجود دارد که اشاره دارد به اینکه مثلا یک شب بیتوته در نزد امام رضا(ع) بسیار ارزشمند است، بنابراین درست نیست که در شهر آن امام بزرگوار، زایر به گردش­های دیگر مشغول باشد و از یاد خداوند غافل شود. در واقع مشهد شهر خلوت با امام(ع) است.

**متن و محتوا**

**خلوت ظاهری و باطنی**

پس این نکته­ی اول بحث است که انسان باید برای خود خلوت­هایی مهیا کند و اگر کسی چنین خلوت­هایی داشته باشد می­تواند خود را در میان همه­ی شلوغی­ها کنترل کند. کسی که شب خوب و پر بهره­ای دارد، روز در همه­ی رفت و آمدها گم نمی­شود. لکن اصل در مسئله­ی خلوت، یک خلوت باطنی است و همین مورد نیاز انسان است. اگر باطن شلوغ شد، ظاهر خلوت کمک چندانی نمی­کند. اگر درون انسان آرام باشد، در نماز هم حضور قلب خواهد داشت. کسی که به این آرامش درونی برسد، شلوغی­های بیرون او را غافل نمی­کند. همین است که قرآن می­فرماید: «رِجالٌ لا تُلْهيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إيتاءِ الزَّكاة»(نور/37) یعنی«مردانی هستند بلند مرتبه، که هیچ تجارت و بیع و مسائل دنیایی آنها را از یاد خدا غافل نمی­کند، نماز را به پا می­دارند و زکات خود را می­پردازند». اگر دل، محیط خلوت و مجالست و انس و ذکر خدا شد، تلاطم پیدا نمی­کند و فضای بیرون، او را با خود نمی­برد.

در قرآن می فرماید: «إِنَّ لَكَ فىِ النهَّارِ سَبْحًا طَوِيلًا \* وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا»(مزمل/7) یعنی «ای رسول ما، تو در روز که شلوغ است کار بسیار داری و لذا از شب استفاده کن و به نافله و انقطاع الی الله بپرداز؛ که اگر شب­ها را از خدا بگیری می­توانی در روز به مردم ببخشی و کمک کنی.» پس خلوت بیرونی مقدمه­ی خلوت دل است که اگر این فضا حاصل شد انسان می­تواند مناجات کند. نجوای خلوت، قرب و حضور می­طلبد.

**خلوت و ارتباط با ذکر الهی**

اما این خلوت از اشتغال و ذکر خداوند حاصل می­شود. در روایت حضرت فرمودند: «إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ وَ رَفَعَ يَدَيْهِ- فَقَالَ يَا رَبِّ أَ بَعِيدٌ أَنْتَ فَأُنَادِيَكَ أَمْ قَرِيبٌ فَأُنَاجِيَكَ- فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ يَا مُوسَى أَنَا جَلِيسُ‏ مَنْ‏ ذَكَرَنِي‏» (الكافي، ط-الإسلامية، ج‏2، ص: 496) موسی(ع) به خداوند عرض کرد که خدایا تو از من دوری که با صدای بلند صدایت کنم یا نزدیکی که با تو نجوی کنم؟ جواب آمد که من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند. یا در روایت دیگری فرمود: «الذکر مفتاح الانس» (غرر الحكم و درر الكلم، ص: 37) پس انسان با ذکر به وادی انس و مجالست و خلوت با خدا می­رسد و آنگاه می­تواند مناجات کند.

در حدیث قدسی آمده است «قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِذَا عَلِمْتُ‏ أَنَ‏ الْغَالِبَ‏ عَلَى عَبْدِيَ الِاشْتِغَالَ بِي نَقَلْتُ شَهْوَتَهُ فِي مَسْأَلَتِي وَ مُنَاجَاتِي‏». (عدة الداعي و نجاح الساعي، ص: 250)، خداوند فرمود اگر ببینم که بنده­ی من حالت غالبش اشتغال و یاد من است، من هم گرایش به مناجات و درخواست از خود را به او می­دهم. در واقع خداوند می­فرماید من مبدا میل او را عوض می­کنم. اشتغال به خدا یعنی به دنبال خدا بودن؛ یعنی انسان حرف خداوند را دنبال می­کند و به یاد اوست و آنچه او را مشغول به خود کرده است، خداوند است. چنین کسی میل به همنشینی و خلوت با خدا پیدا می­کند. می­خواهد با خدا انس پیدا کند. و به عکس اگر کسی سر و کارش با دنیا باشد و مشغول به دنیا باشد این گرایش به خلوت و انس با خدا از او گرفته می­شود. لذا می­بینید فرد پیوسته مشغول سرگرمی و بازی و دنیاست و حاضر نمی­شود که مقدار اندکی از وقت خود را صرف خدا و دعا و نجوی کند. خداوند به بهانه­های مختلف ما را خوانده و دعوت کرده است، لکن انسان با این اشتغال به دنیا و این فضای قلبی دیگر حال و حوصله­ی سخن گفتن باخدا را ندارد.

در روایات آمده است: شخصی به پیغمبر گفت: از خداوند بپرس چرا مرا رها کردی و حتی مرا مجازات نمی­کنی؟ آن پیامبر شرم می­کرد که این سوال را از خداوند بپرسد.. خدا فرمود به او بگو که تو به مجازات دچار شدی ولی تا کنون متوجه­ی آن نشدی. من لذت مناجات و حرف زدن با خود را از تو گرفته­ام. یعنی فرد همه چیزهایی که هیچ­کاره و کم اهمیت هستند را دوست دارد و با آنها همنشینی می­کند ولی خداوند را که همه­کاره است رها کرده است. و روزی خدا همه این روابط را باطل می­کند. در قرآن فرمود: «يَوْمَ‏ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيه‏»(عبس/34-37) در قلب نباید کسی جز خدا قرار بگیرد و قلب سلیم همین است. آن­چه ما نیاز داریم این است که مبدا میل ما تغییر پیدا کند و خواب و خوراک و نشستن با بقیه کنار رود و ما تنها مناجات و انس با خداوند را بخواهیم.

در حدیث معراج نقل شده است که: «فَمَنْ عَمِلَ بِرِضَايَ أُلْزِمُهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ أُعَرِّفُهُ شُكْراً لَا يُخَالِطُهُ الْجَهْلُ وَ ذِكْراً لَا يُخَالِطُهُ النِّسْيَانُ وَ مَحَبَّةً لَا يُؤْثِرُ عَلَى مَحَبَّتِي مَحَبَّةَ الْمَخْلُوقِينَ فَإِذَا أَحَبَّنِي أَحْبَبْتُهُ وَ أَفْتَحُ عَيْنَ قَلْبِهِ إِلَى جَلَالِي وَ لَا أُخْفِي عَلَيْهِ خَاصَّةَ خَلْقِي‏ وَ أُنَاجِيهِ‏ فِي‏ ظُلَمِ اللَّيْلِ وَ نُورِ النَّهَارِ حَتَّى يَنْقَطِعَ حَدِيثُهُ مَعَ الْمَخْلُوقِينَ‏ وَ مُجَالَسَتُهُ مَعَهُم‏»( بحار الأنوار،ج28:74)، یعنی اگر کسی در هر چیزی دنبال میل و رضای من باشد و اعمال درونی و برونی خود را با من تنظیم کند و بدنبال خوشنودی من باشد، من سه صفت را ملازم او می­کنم: شکر، ذکر و محبت. در ادامه می­فرمایند: این شخص به­جایی می­رسد که من با او مناجات می­کنم؛ تا اینکه از مردم جدا می­شود در واقع بین مردم است ولی دلش جای دیگری است.

**مشغولیت به دنیا مانع ذکر و خلوت با خدا**

و در مقابل هم اگر کسی دنیا را دوست داشته باشد، اول چیزی که از او گرفته می شود، حال مناجات و گفتگو با خداست. لذا در قرآن می­فرماید: «ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِه‏»(احزاب/4). خداوند متعال به ما دو قلب نداده است که محبت خدا و دنیا بتوانند با هم در آن جمع شوند. تا زمانی که این عشق و محبت به دنیا از بین نرود، جایی برای محبت خدا نیست. لذا در روایت فرمود: «حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا»( الكافي ، ج‏2، ص: 128) «شیرینی ایمان نخواهد آمد تا وقتی­که انسان دل از دنیا جدا کند».

در حدیث قدسی آمده است -این حدیث بسیار خواندنی و مهم است، زیرا که گفتگوی خدا با انبیاء است- خداوند متعال به داوود(ع) فرمود: «مَا لِأَوْلِيَائِي وَ الْهَمَّ بِالدُّنْيَا إِنَّ الْهَمَّ يُذْهِبُ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي مِنْ قُلُوبِهِم‏»( بحار الأنوار،ج79،ص:143) اولیاء من را چه به اهتمام به دنیا! اهتمام به دنیا و اینکه هم و غم انسان دنیا باشد، حلاوت مناجات را از بین می­برد. پس ما برای رسیدن به مقام مناجات با خداوند، باید خلوت باطنی داشته باشیم.

روضه و گریز

روضه امام سجاد (علیه السلام) روضه سوز جیگر و قربت قبر و بقیع و اینها نیست روضه امام سجاد (علیه السلام) آن روضه ای است که قبل از زهر کار خودش را کرده آن روضه چه روضه ای است. از خود حضرت سؤال کنید کجا به شما سخت گذشت حضرت سه بار فرمود الشام امان از شام امان از شام امان از شام.

روضه امام سجاد (علیه السلام) این است ابتلای امام سجاد ابتلای بسیار ثقیل و سنگینی است ، حضرت ام کلثوم که یک مقدار زیور آلات که مانده بود در قافله اینها را جمع کرد داد به شمر فرمود شمر حالا که این بلا را سر ما آوردی بیا ما را از دروازه ای وارد شام کن که کمتر این نامحرمان نگاه کنند. این ملعون هم آمد شلوغ ترین دروازه را انتخاب کرد که در دروازه ساعات بود شلوغ ترین دروازه را انتخاب کرد که هیچ دستور داد سرهای بریده را بالای نیزه ها بزنند میان کجاوه ها و محملها حرکت بدهند. امام سجاد (علیه السلام) میفرماید صبح علی الطلوع ما را از این دروازه وارد کردند میدانید کی رسیدیم به کاخ اموی یک نقل نزدیک ظهر رسیدم نیم ساعت راه است از دروازه ساعات تا کاخ اموی یک نقل است بعد از ظهر رسیدیم یک نقل است دم غروب رسیدیم ببینید چه گذشته به دل امام سجاد (علیه السلام) در این مسیر و در این راه. حضرت میفرماید یک وقت مردم شروع می کردند به سنگ زدن یک پیرزنی سنگی برداشت زد به سر بریده بابام حسین از بالای نیزه افتاد. امام سجاد میفرماید ما را تو محله مسیحیان بردند ، کثیف ترین نقطه در شهر شام خرابه شام بوده وارد شام کردند اهل بیت را آوردن تو خرابه شام امام سجاد (علیه السلام) میفرماید نه در دارد این خرابه نه سقف دارد دم غروب که می شد مردم شام می آمدن رد می شدند با انگشت ما را نشان میدادند ، امام سجاد می فرماید ما را به بازار برده فروشان بردن و یک چیزی که جیگر امام سجاد را آتش زده این است که یک معلونی تو مجلس یزید آمد صدا زد یزید می شه این دختر حسین را به کنیزی ببرم.

السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک علیک منی سلام الله ابداً ما بقیت وبقی اللیل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزیارتکم. السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین.